**دیوان طوسی**

**عابدی، امیر حسن**

میرزا محمد ملک الکتاب بسال 1314 هجری قمری دیوانی بنام«دیوان قدوة- الحکماء و زبدة الفضلاء المتقدمین و المتأخرین خواجه نصیر الدین»در هند چاپ کرده‏ است.این کتاب دویست و ده غزل و هجده رباعی دارد.تخلّص در همه غزلها«طوسی» است ولی نام او در هیچ یک از غزلها دیده نمیشود.رباعی ذیل که بخواجه نصیر الدین‏ (بسال 672 هجری درگذشته است)منسوب است،در این دیوان آمده است:

موجود بحق واحد اول باشد باقی همه موهوم و مخیّل باشد هر چیز جز او که آید اندر نظرت‏ نقش دویمی چشم احول باشد

بنظر میرسد که ناشر از یکسان بودن تخلص گوینده با شهرت خواجه نصیر گمان‏ کرده است که این دیوان از خواجه است.بگفتهء تذکره‏نویسان خواجه گاهی برای‏ سرگرمی و تفنن یا برای رهائی از ناراحتی‏های فکری شعر میسرود،ولی شاعری پیشهء او نبود و دیوانی نداشت.دیوانی که ملک الکتاب چاپ کرده است دو بخش دارد یکی‏ بخش غرلها و دیگری بخش رباعیها.با تحقیقاتی که شده و نتیجهء آن اینک یاد میشود بنظر میرسد که غزلها بی‏گمان از مولانا عبد اللّه طوسی شاعر دربار بابر پسر بایسنقر است ولی رباعیها شاید از او نباشد و از شخص دیگر و یا از خواجه نصیر طوسی باشد. مولانا عبد اللّه متخلص به طوسی در قرن نهم هجری میزیسته است و یکی از شاعران درباری شاهزاده ابو القاسم بابر میرزا است و منظور نظر این شاهزاده بوده‏ است.میرزا ابو القاسم بابر پسر بایسنقر پسر شاهرخ پسر امیر تیمور است.میگویند که بابر در حیات الغ بیگ پسر شاهرخ بر خراسان حکومت میکرد و در آن دیار سکه و خطبه بنام او زده و خوانده‏اند.در سال 856 هجری بابر میرزا از جهانشاه‏ شکست خورد و در سال 861 هجری درگذشت.پس از مرگ شاهزاده بابر میرزا مولانا طوسی مجبور شد که بعراق و آذربایجان سفر کند و در آنجا جهانشاه و پسرش حسینعلی از او پذیرائی کردند.جهانشاه از ترکمانان قراقوینلو بود و بیست سال‏ در آذربایجان پادشاهی کرد،و پس از غلبه بربا میرزا عراق و فارس را نیز بتصرف‏ خویش درآورد.حسینعلی پسر جهانشاه دو سال حکومت کرد.سپس از حسن بیک‏ ترکمان آق‏قوینلو شکست خورد و در سال 873 هجری درگذشت. مولانا طوسی تقریبا سه هزار بیت از خود بیادگار گذاشته است.نقش علی در«باغ‏ معانی»(ف.ط.نسخهء خطی شمارهء 698.کتابخانهء بانکی‏پور)می‏گوید که مولانا طوسی هم یکی از شعرای معروف عصر بابر میرزا بود،و تقی الدّین محمد در«خلاصة- الاشعار و زبدة الافکار»(ص 238 ب.نسخهء خطی بشمارهء 684-کتابخانهء بانکی‏پور) مینویسد که او یکی از شعرای خراسان و در دربار شاهزاده بابر بسیار معزّز بوده است.

تقی الدین اوحدی در«عرفات عاشقین»(ص 420 الف نسخهء خطی شمارهء 675 کتابخانهء بانکی‏پور)می‏گوید که مولانا طوسی مورد توجه سلطان بابر واقع گردید،و علی‏ ابراهیم خان در«صحف ابراهیم»(ص 547 الف-نسخهء خطی شمارهء 708 کتابخانهء بانکی‏پور)مینویسد که او یکی از شعرای خراسان و از محرمان شاهزاده بابر بود. در دانشگاه اسلامی علیگر(هند)یک نسخهء خطی دیوان طوسی(شمارهء 89165511)موجود است که در آن هم فقط تخلص«طوسی»دیده میشود و نام‏ شاعر صاحب دیوان هیچگاه نیامده است،و از اینرو بآسمانی نمیتوان گفت این‏ دیوان از کدام طوسی است و نام صاحب آن چیست،ولی از بررسی‏هائی که در این‏ دیوان کردیم روشن شد که صاحب آن بیگمان خواجه نصیر الدین طوسی نیست.در پایان این نسخه قطعهء ذیل دربارهء سلمان ساوجی شاعر نامی قرن هشتم هجری آمده است:

ایکه گوئی شعر سلمان نیک گفت‏ نیک می‏گوئی بر این ایراد نیست‏ شعر او نیک است چون دل شاد داشت‏ من چه گویم چون مرا دل شاد نیست

هجده مطلع که در تذکره‏ها از مولانا عبد اللّه طوسی آورده‏اند در این نسخه‏ خطی دیده میشود و ازینرو شکی نمی‏ماند که صاحب این دیوان همان مولانا عبد اللّه‏ طوسی است نه طوسی دیگری.صد و پنجاه غزل که در دیوان چاپی مطلع دارد با اندک اختلافی که در ترتیب آن هست در نسخهء خطی نیز هست و همچنین بیست و یک غزل که در دیوان چاپی مطلع ندارد در دیوان خطی بصورت کامل و با مطلع آمده‏ است.نسخهء چاپی دویست و ده غزل دارد که صد و نود و یک غزل آن با خطی مشترک‏ است و فقط نوزده غزل آن در خطی نیست.سبک و روش گوینده در این نوزده غزل‏ همان سبک و روشی است که در غزلهای مشترک دیده میشود و ازینرو باید آنها را نیز از مولانا عبد اللّه طوسی دانست.شمارهء غزلها در نسخهء خطی سیصد و هشتاد و چهار است‏ و همهء آنها کامل است و مطلع دارد.

در پایان یادآور میشود که د رنسخهء خطی دو قطعه که گمان میرود از خواجه‏ باشد دیده میشود.در این دو قطعه گویا به قطب الدین شیرازی(638-810)از شاگردان خواجه اشاره شده است.قطعات مزبور چنین آغاز میشود:

کرد از طوسی سؤالی قطب دین... گشت در قهر قطب....

وصال شیرازی

رذل شویم

رورگاری است رذل و دون‏پرور روزکی چند دون و رذل شویم‏ چون بصد جهد منصبی یابیم‏ کام دل ناگرفته عزل شویم‏ جنسِ جدّ را رواج چندان نیست‏ جد گذرایم و مرد هزل شویم.